info@payamdaily.ir

نخستین روزنامه صبح البرز

پیام آشنا

شماره ۲۸۳۷
سه‌شنبه / ۲۵ شهریور / ۱۴۰۴
۲۳ / ربیع الاول / ۱۴۴۷
16 / September / 2025

صاحب امتیاز: موسسه همگامان اندیشه زمان
مدیرمسئول: محمود حیدری سردبیر: یاهره حیدری
نشانی: کرج، بلوار تعاون، خیابان فرهنگ، جنب کانون کارشناسان رسمی دادگستری
تلفن: ۳۲۵۳۴۸۳۸-۳۲۵۳۴۴۴۳-۰۲۶، فکس: ۳۲۵۳۰۱۰۱
امتیاز در طرح ارزیابی کیفی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۶۷/۸۰
چاپ: کارگر

نکته

فراری از طبابت

در سال‌های اخیر، پدیده‌ای به نام «ترک پزشکی» یا انتقال پزشکان در مشاغل غیرمرتبط با رشته تحصیلی‌شان، به یک موضوع بحث‌برانگیز تبدیل شده است. این مسأله نه‌تنها در ایران بلکه در بسیاری از کشورهای جهان مشاهده می‌شود. پزشکان پس از سال‌ها تحصیل و آموزش تخصصی، گاهی به دلایل مختلفی مانند خستگی شغلی، نارضایتی حرفه‌ای، فشارهای مالی یا علاقه به حوزه‌های دیگر، پزشکی را رها کرده و به مشاغل دیگری روی می‌آورند.

به گزارش پیام آشنا نقل از جاجم آنلاین، تازه‌ترین اظهارنظر بیرامون این ماجرا مربوط به گفته رئیس دانشگاه علوم پزشکی تهران است که اعلام کرد: «۳۰ هزار پزشک در حرفه‌های غیرپزشکی شاغل هستند».

کاهش دسترسی به خدمات

اشتغال پزشکان در حوزه‌های غیرپزشکی، هرچند ممکن است برای فرد پزشک مزایایی مانند تعادل بهتر کار و زندگی یا درآمد بالاتر داشته باشد اما معایب قابل‌توجهی برای جامعه، سیستم بهداشت و حتی اقتصاد به همراه دارد. ترک پزشکی توسط پزشکان متجر به کمبود پزشک در سیستم بهداشت می‌شود. که این امر دسترسی بیماران به مراقبت‌های پزشکی را کاهش می‌دهد و تداوم درمان را مختل می‌کند. این مسأله به‌ویژه در مناطق روستایی بحران‌ساز است و می‌تواند منجر به افزایش زمان انتظار برای ویزیت و درمان شود.

هدررفتن سرمایه‌گذاری آموزشی

آموزش یک پزشک هزینه‌های هنگفتی برای دولت و جامعه دارد (شامل سال‌ها تحصیل، تجهیزات و منابع) وقتی پزشکان پزشکی را ترک می‌کنند، این سرمایه‌گذاری به‌طور هدر می‌رود و سیستم بهداشت مجبور به آموزش نیروهای جدید می‌شود که این فرآیند زمان‌بر و پرهزینه است. همچنین ترک پزشکان باعث افزایش نرخ جابه‌جایی در بیمارستان‌ها و مراکز درمانی می‌شود که هزینه‌های استخدام، آموزش و جایگزینی را بالا می‌برد. برآوردها نشان می‌دهد که این مسأله سالانه میلیون‌ها دلار به سیستم بهداشت هزینه‌تحمیل می‌کند.

افت کیفیت مراقبت

پزشکان ناراضی یا خسته ممکن است کیفیت پایین‌تری ارائه دهند اما ترک شغل آنها نیز متجر به کاهش نیروی کار متخصص می‌شود که این فرصت بیماران را کاهش داده و ریسک خطاهای پزشکی را افزایش می‌دهد. علاوه‌بر این، دیده می‌تواند به بحران‌های بزرگ‌تر مانند کمبود پزشک در تخصص‌های خاص متجر شود در سطح کلان، ترک پزشکی می‌تواند به افزایش هزینه‌های بیمه، ریسک‌های قانونی (مانند شکایت‌های پزشکی) و حتی مشکلات اجتماعی مانند مهاجرت پزشکان به کشورهای دیگر متجر شود.

دلایل ترک پزشکی

مواجهه ابتدایی با این امر طرح این سؤال است که چرا پزشکان طبابت نمی‌کنند؟ آن هم با علم به این موضوع مهم که تحصیل در رشته پزشکی علی‌رغم سختی‌ها و مشقات، بسیار برای ورود به دانشگاه زمان بسیاری طول می‌کشد و هزینه بسیاری هم دارد. به نظر می‌رسد اولین و مهم‌ترین دلیل همان پول است. این که تعرفه‌های پزشکی واقعی نیست، درآمد پزشکان عمومی برخلاف باور عموم، آن‌قدر نیست که حتی کفاف زندگی آنها را بدهد. آمارجالب دیگری هم برای توجیه این تصمیم وجود دارد. آماری که نشان از کار مفید پزشکان عمومی در مقابل بسیاری از صنوف از جمله کارمندان دارد. به این معنا که پزشکان در حالی نزدیک به ۱۲ ساعت کار مفید در روز انجام می‌دهند که بسیاری از کارمندان به زحمت ۱.۵ ساعت کار مفید دارند! در ذیل فهرست چرایی این اتفاق می‌توان مواقع‌های دیگری را هم ردیف کرد. از عدم تمایل ابتدایی آنها برای تحصیل گرفته تا اجبار خانواده‌ها برای رویای دکتر شدن فرزندشان.

هجرت به مشاغل دیگر

اما مهاجرت از چرایی این تصمیم‌چرای مردم این سؤال مهم است که اگر آنها بودجه داشتن پرونده نظام‌پزشکی طبابت نمی‌کنند. پس چه می‌کنند؟ این از آن دسته پرسش‌هاست که پاسخ‌های عجیبی دارد. پاسخ‌هایی که هیچ سنجه و آمار رسمی مستندی ندارد و تنها باید از زبان مسئولان و گاه در میانه سخنرانی‌های شان حقایقی را بیرون کشید. مثلا رئیس انجمن انبوسازان تهران گلایه می‌کند که «تازه‌ای که پزشکان در کراسی‌ها وساز دخالت می‌کنند. نمی‌توان به صحتی شدن در این زمینه امید داشت.» ساختمان‌سازی پرتکرارترین کلیدواژه برای بازار تلویه کار پزشکان عمومی در ایران است. مقصد اولیه پزشکانی که قصد طبابت ندارند از تعدادشان خبری نیست که اساسا راهی هم برای آگاهی از تعدادشان وجود ندارد. اما دو سال پیش رئیس اتحادیه املاک تهران اعلام کرد ۴۰۰ پزشک در تهران بتکاه املاک دارند! اما بتکاه‌داری در کنار پزشکی هم می‌تواند باشد! که پزشکان در این سال‌ها در کنار طبابت پیشه‌های عجیب دیگری هم داشته‌اند! از گاوداری گرفته تا خواشته‌گری.

هزینه‌های یک تغییر شغل

این موضوع فارغ از نمود کمبود در وضعیت رشته‌های تخصصی به هدررفت هزینه‌های بسیاری هم می‌انجامد. به این معنا که تربیت پزشک برای دولت‌ها هزینه کمی نیست و ترک طبابت با کوچ به حوزه دیگر، همه آن هزینه‌ها را بی‌فایده می‌کند. برای فهم بهتر این موضوع می‌توان با ماشین‌حساب هم به اعداد و ارقامی رسید. به عنوان مثال سال گذشته معاون آموزشی وزارت بهداشت اعلام کرده سرانه هر دانشجوی پزشکی برای شروع تحصیل یک میلیارد تومان است اما پایان تحصیل پزشکان عدد تمام‌شده متفاوتی دارد. این رقمی توان از گفته‌های مرحامد خلفی، مدیرکل حقوقی وزارت بهداشت در مرداد سال گذشته متوجه شد. جایی که اوگفته «حولت برای تربیت هر دانشجوی پزشکی بیش از دو میلیارد تومان از بابت اعمال وجیب مردم هزینه می‌کنند.» حالا با یک ضرب و تقسیم معمولی متوجه می‌شویم نرخ طبابت پزشکان رقمی نزدیک به ۸۰ هزار میلیارد تومان(۸۰همت) زیان به همراه دارد. این آمار را درحالی بخوانید که بودجه کل وزارت بهداشت و درمان نزدیک به ۴۰۰ همت است.

گزارش روز

صلح با اسرائیل جاده یک‌طرفه است!

تجاوز به حریم هوایی قطر، بیش از آنکه یک عملیات نظامی باشد یک پیام سیاسی آشکار بود. جنگ‌تنه‌های رژیم صهیونیستی بدون هیچ اخطار یا توجیهی بر فراز دوحه پرواز کردند و بمب‌های خود را بر سر منطقه الکترا فرود آوردند. این منطقه محل اقامت و مذاکرات هیئت حماس بود. فرار از ویرانی مادی این حمله نمادی از بی‌اعتنایی کامل رژیم اسرائیل به قوانین بین‌المللی است.

به گزارش پیام آشنا به نقل از روزنو، حمله هوایی رژیم صهیونی به جلسه سران حماس در دوحه قطر فرار از یک عمل نظامی، نمادی از دکترین اشغالگرانه رژیم صهیونیستی است که مرزهای جغرافیایی و دیپلماتیک را نادیده می‌گیرد.

رژیم صهیونیستی با حمایت بی‌قیدوشرط ایالات متحده نشان داد که هیچ حد و مرزی برای تجاوزاتش قائل نیست. حتی کشورهایی مانند قطر که سال‌ها به عنوان مخاطب استراتژیک آمریکا عمل کرده و میلیاردها دلار تسلیحات پیشرفته از واشنگتن خریداری کرده‌اند از این رویکرد تهاجمی در امان نیستند.

قطر، میزبان پایگاه هوایی العدید یعنی بزرگ‌ترین پایگاه نظامی آمریکا در منطقه و کشوری که اخیراً ضمن انعقاد قراردادهای سرمایه‌گذاری به ارزش ۳۰۰ میلیارد دلار یک هواپیمای اوکس ۴۰۰ میلیون دلاری به دونالد ترامپ هدیه داده بود، با وجود سامانه‌های پدافندی پیشرفته پاتریوت و تاد، شاهد ناتوانی کامل سیستم دفاعی خود بود. این صحنه، پرده از روابط پنهان میان واشنگتن و تل‌آویو برمی‌دارد. جایی که محکومیت‌های زبانی در رسانه‌ها با حمایت‌های عملی در میدان جنگ همخوانی ندارد. کشورهای منطقه باید از خواب اژدهای پیمان‌های دفاعی با آمریکا بیدار شوند. حمله بدون مانع اسرائیل به قطر نشان داد امنیت برون‌سپاری‌شده به آمریکا که کشورهای منطقه به آن امید بسته و سرمایه‌گذاری چندصد میلیارد دلاری برای آن می‌کنند در عمل هیچ فایده‌ای ندارد.

میز دیپلماسی یا میز ترور

تجاوز به حریم هوایی قطر، بیش از آنکه یک عملیات نظامی باشد یک پیام سیاسی آشکار بود. جنگ‌تنه‌های رژیم صهیونیستی بدون هیچ اخطار یا توجیهی بر فراز دوحه پرواز کردند و بمب‌های خود را بر سر منطقه الکترا فرود آوردند. این منطقه محل اقامت و مذاکرات هیئت حماس بود. فرار از ویرانی مادی این حمله نمادی از بی‌اعتنایی کامل رژیم اسرائیل به قوانین بین‌المللی است.

ترور کوبر خلیل الحیه و همرزمانش ماتند خالد مشعل و موسی ابومرزوق، نشان‌دهنده ترس عمیق تل‌آویو از هرگونه پیشرفت در مذاکرات است. رژیم اسرائیل می‌داند که هرگونه آتش‌بس به معنای پایان نخست‌وزیری نتانیاهو است و بنابراین هر مذاکره‌ای را با بمب پاسخ می‌دهد با وجود اینکه رهبران اصلی حماس از این توطئه جان سالم به در بردند. شش نفر شامل یک نیروی امنیتی قطری و پنج عضو دفتر سیاسی حماس، از جمله فرزند خلیل الحیه و مسئول دفتر وی به شهادت رسیدند.

صلح با اسرائیل جاده یک‌طرفه است

یکی از درس‌های کلیدی این حمله آشکارسازی دکترین وقاحی امنیتی رژیم‌صهیونیستی است. آنچه آمریکا «خاورمیانه جدید» می‌نامد در واقع یک حلقه امنیتی احاطه‌کننده حول اسرائیل است حتی اگر به قیمت قربانی کردن متحدانش تمام شود. نتانیاهو با حمایت واشنگتن این تهاجم را انجام داد تا ثابات کند که هیچ کشوری در منطقه از دسترس خارج نیست. از کرانه باختری اشغالی، جایی که شهرک‌سازی‌های غیرقانونی هر روز سرزمین‌های فلسطینی را می‌بلعد، تا سوریه که زیرساخت‌های حیاتی‌اش روزانه بمباران می‌شود؛ از لبنان و یمن که غیرنظامیانش هدف گلوله‌باران‌های کور قرار می‌گیرند. تا ایران، جایی که ترور دانشمندان هسته‌ای همراه با خانواده‌ها بدون واکنش نهادهای بین‌المللی صورت می‌گیرد. حالا قطر هم به این فهرست اضافه شده و بمباران ماکوک‌کننده‌کان آتش‌بس در قلب پایتختش را نظاره‌گر است.

چندروز پیش هم حمله به کاروان صمود در تونس این کشور عربی را نیز به لیست تهاجمات اسرائیل اضافه کرده بود. صرفاً به جرم اینکه چند روزی میزبان یک کاروان بشردوستانه برای کمک به گرسنگان غزه است. این دکترین ریشه در ایدئولوژی صهیونیستی دارد که خاورمیانه را زمینی می‌بیند که باید با زور و خون تسخیر شود. ایالات متحده به عنوان حامی اصلی این توهم را تغذیه می‌کند از زمان توافق‌های ابراهیم در ۲۰۲۰ که تحت فشار ترامپ امضا شد، اسرائیل جرئت بیشتری برای تجاوز پیدا کرده است. در سوریه این رژیم صدها حمله هوایی انجام داده است. در لبنان، حزب‌الله را بهانه می‌کند تا جنوب را اشغال کند و حالا، تونس و قطر هم شاهد تهاجم اسرائیل هستند. حمله به ناوگان بشردوستانه صمود نشان‌دهنده گستردگی این جنایات است. هم زمان با این تهاجمات اسرائیل با کشتن خبرنگاران، صدای حقیقت را خاموش می‌کند و ایالات متحده با وتو کردن قطعنامه‌های شورای امنیت این جنایات را مشروعیت می‌بخشد تا در چهارچوب شعار امنیت‌تروریسم دولتی را بسط دهند. کشورهای عربی که سال‌ها بر پایه صلح با اسرائیل، سرمایه‌گذاری کرده‌اند، حالا می‌بینند که این صلح، یک‌طرفه است.

سازمان ملل، اتحادیه عرب و حتی اتحادیه اروپا این حمله را محکوم کردند. اما بدون اقدام عملی، رژیم‌صهیونیستی، با اطمینان از حمایت آمریکا، به راهش ادامه می‌دهد. این چرخه تا زمانی که کشورهای منطقه به لزوم ایجاد یک امنیت درون‌زا پی نبرند تکرار می‌شود.

نقاب محکومیت بر چهره حمایت

در قلب ترور دوحه سایه هماهنگی عمیق میان دونالد ترامپ و بنیامین نتانیاهو نمایان است. ترامپ که پس از بازگشت به کاخ سفید در ۲۰۲۵ روابطش با نتانیاهو را عمیق‌تر کرد در ظاهر این حمله را محکوم می‌کند اما در باطن برای انجام آن راه را باز می‌گذارد. ترامپ در پاسخ به خبرنگاری که از او دراین‌باره سؤال می‌کند صرفاً به این جمله اکتفا می‌کند: «از تمام جنبه‌های این اتفاق بسیار ناراضی بودم.» این ناراضایتی، اما زمانی که با ادعای سامانه‌های پدافندی مستقر در قطر تفسیر شود چیزی جز کلمات توخالی و نمایشی جلوه نمی‌کند. کلماتی که چی‌دی ونس، معاون رئیس‌جمهور، با صراحت بیشتری محتای آن را شرح می‌دهد. «ترامپ معتقد است این اقدام نه به سود اسرائیل است و نه به سود ایالات متحده و به همین دلیل از آن راضی نیست». با این حال، تکنه متبت این حمله این است که احتمالاً چند نفر از چهره‌های خطرناک حماس در آن از میان برداشته شدند» ونس درحالی این اظهارات را مطرح می‌کند که سران حماس در جلسه خود در حال بررسی متن پیشنهادی میانجی‌گران آمریکایی و قطری بودند. چنین مواجهه‌ای از جانب معاون اول آمریکا نشان می‌دهد که برای کاخ سفید دیپلماسی صرفاً ابزاری برای غافلگیری نظامی است. رویکردی که چندماه پیش در قبال ایران به کار گرفته شده بود. این اعتراف، پرده از تقسیم کار برمی‌دارد. آمریکا در رسانه‌ها تهاجمات روزافزون اسرائیل را محکوم می‌کند اما در پشت صحنه میز دیپلماسی را با هدف تأمین یک نقطه هدف دقیق ایجاد می‌کند و سلاح‌های پدافندی که قطر برایشان پول سنگین پرداخته نیز هیچ کارکردی نخواهند داشت.

فروش تسلیحات به قطر نه برای دفاع بلکه برای تأمین مالی ماشین جنگی آمریکا است. اسرائیل، به عنوان «لیبس متعلقه» هر مخافلی را سرکوب می‌کند. قطر با عدیه هوایی‌اش که اوکس می‌خواست امنیت را بخرد. اما وقتی نوبت دفاع رسید ترامپ چیزی جز سکوت برای ارائه نداشت. ترامپ که کمیتش بر «اول آمریکا» بنا شده در سیاست خارجی با رویکرد «اول اسرائیل» عمل می‌کند. توافق‌های ابراهیم، انتقال سفارت به قدس و به رسمیت شناختن بلندی‌های جولان همه دستاوردهای اسرائیل با کمک مستقیم ترامپ محسوب می‌شوند که به رژیم‌صهیونیستی جسارت تجاوزات بیشتر را داده است.

امنیت عاریتی نیست

قطر، به‌عنوان متحد نزدیک آمریکا قربانی بزرگ این ماجراست. با میزبانی پایگاه العدید، خرید تسلیحات پیشرفته و هدیه‌های تشریفاتی، انتظار امنیت داشت. اما این حمله نشان داد که اتحاد با واشنگتن، امنیت نمی‌آورد قطر که در میانجی‌گری نقش کلیدی داشت. حالا خود زخمی همکاری با کاخ‌سفید است. آمریکا که سالانه میلیاردها دلار به رژیم‌صهیونیستی کمک نظامی می‌کند مسئول مستقیم این ترورهاست. پایگاه العدید که قرار بود نماد امنیت قطر باشد، به مرکزی برای سوخت‌رسانی به جنگنده‌های اسرائیلی تبدیل شده است. قطر به عنوان یک قدرت اقتصادی منطقه‌ای تصور می‌کرد با خرید تسلیحات آمریکایی و میزبانی پایگاه‌ها از این سرنوشت در امان است. اما واقعیت این است که عاریتی‌ها امنیت نمی‌آورند. سامانه‌های پاتریوت و تاد که قطر دهها میلیارد دلار برایشان هزینه کرده است یک موشک شلیک نکردند. چرا؟ چون دستور از واشنگتن آمده بود. «بگذارید اسرائیل از این فرصت برای غافلگیری بهره برده و کارش را بکند».

این درس برای تمام کشورهای منطقه است. کشورهایی که در توافق‌های ابراهیم، امیدوار به صلح بودند. اما اسرائیل حتی زمانی که آنرا تهدید می‌کند آمریکا با فروش سلاح، پایگاه‌های خود در منطقه را مسلح می‌کند! اما در مقابل تهدید واقعی متحلفه یعنی اسرائیل هیچ دفاعی نمی‌کند. این سیاست نتیجه دلبستن به «امنیت عاریتی» است که میلیاردها دلار خرج روی دست حکام عرب متحلفه گذشته، اما در بزنگاهها به سرعت فرو می‌پاشد.

کشورهای متحلفه باید به این فاصله‌گیری از پشتوانه دست واشنگتن اراده جمعی خود را به کار گیرند. پیمان‌های متحلفه‌ای، به محوریت قدرت‌های اقتصادی، سیاسی و دفاعی بومی ضروری است. باید به جای رقیب دیدن همسایگان از این ظرفیت بزرگ برای تقابل مشترک با اسرائیل استفاده شود. این پیمان‌ها در حداقلی‌ترین حالت می‌تواند شامل اشتراک اطلاعات و تحریم‌های اقتصادی علیه رژیم‌صهیونیستی باشند.

اشاره

موتورسواری زنان در ایران از مطالبه تا واقعیت!

صدور گواهینامه موتورسیکلت برای زنان فرصتی قانونی را برای آنان فراهم خواهد کرد که سال‌ها از آن دور مانده بودند.

به گزارش پیام آشنا به نقل از مهر، حالا که گواهینامه موتورسیکلت برای زنان رسمیت یافته، خیابان‌های ایران به‌صحنه تجربه‌های تازه تبدیل شده و این تحقق مطالبه‌ای که سال‌ها در میان خواسته‌های نادیده‌مانده باقی مانده بود. امروز آن مطالبه، رنگ واقعیت گرفته و آرام‌آرام به بخشی از زندگی روزمره اضافه می‌شود. تجربه‌ای که برای بسیاری بیش از یک امکان حمل‌ونقل، معنای انتخاب و حضور اجتماعی دارد.

مدتی است که زنان ایران تجربه‌های نو در عرصه مطالبه‌گری را آغاز کرده‌اند. گام‌هایی که نه فقط شکل جدیدی از مشارکت اجتماعی را نشان می‌دهد، بلکه به نمادی از تلاش برای دستیابی به استقلال فردی تبدیل شده است. درخواست برای دریافت گواهینامه موتورسیکلت پس از سال‌ها در دسترس نبودن، حالا به نوعی به مطالبه جمعی تبدیل شده که مسیر تازه‌ای در عرصه حقوق شهروندی باز کرده است.

پیگیری‌های مستمر و طرح مطالبات از سوی زنان، سرانجام قانون صدور گواهینامه موتور را برای آن‌ها به مرحله اجرا رساند و خواسته‌های اجتماعی را به مطالبه‌ای قانونی بدل کرد. این تغییر، فرصتی ملموس در اختیار زنان قرار داد تا حضور خود در فضاهای عمومی را با اعتماد به نفس بیشتری تجربه کنند و استقلال‌شان را به شکل عینی و قابل مشاهده نشان دهند.

اما این مسیر تنها به امضا و تصویب یک آیین‌نامه ختم نشد. در خیابان‌ها و شبکه‌های اجتماعی، روایت‌های شخصی زنان از تجربه‌های نخستین موتورسواری، بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد.

این اتفاق کوچک صدای یک مطالبه دیرهنگام را بلند می‌کند: حق تجربه کامل زندگی روزمره و مشارکت آزادانه در عرصه‌های مختلف جامعه بدون مانع و محدودیت چون استفاده از این وسیله نقلیه گلمی است به سمت تجربه‌ای برابرتر و فرصتی برای نشان دادن نقش فعال زنان در زندگی شهری و اجتماعی.

تغییری که شاید آن هستیم اگر فرار از مجوز قانونی در نظر بگیریم فرصتی است برای بازتعریف حضور زنان در عرصه عمومی و آزمودن ظرفیت‌های تازه در زندگی روزمره. سال‌ها، محدودیت‌های قانونی و عرفی برخی تجربه‌ها را برای زنان دشوار کرده بود. اما امروز زنان امکان دارند مرزهای تجربه شخصی و اجتماعی خود را گسترش دهند و نشان دهند که حضور فعال و مستقل در فضاهای شهری نه تنها ممکن، بلکه طبیعی است.

از دیدگاه حقوقی، این یک تغییر بزرگ اجتماعی است. تغییر در آیین‌نامه‌ای که سال‌هانیمی از جمعیت کشور را از حق ساده محروم کرده بود. اما از دیدگاه اجتماعی، این تصمیم چیزی فراتر از یک بند قانونی است. رانندگی زنان می‌تواند به معنای دسترسی بیشتر به فرصت‌های اجتماعی، استقلال در مدنی زنان نه تنها در کاغذ، بلکه در زندگی روزمره آن‌ها ملموس و واقعی شود.

رانندگی زنان، به ظاهر شاید تغییر کوچکی در بطن جامعه باشد که حالا یک گواهینامه بگیرند و چند ساعت آموزش رانندگی و حضور در خیابان‌های شهر را تجربه کنند از رشته‌های دانشگاهی با اکثریت دانشجویان زن آغاز می‌شوند. حتی در بازار کار نیز حضور پررنگی دارند از مشاغل خدماتی گرفته تا تخصص‌های پزشکی و مهندسی. در کنار این، بار مسئولیت‌های خانوادگی عمدتاً بر دوش آنان است. در چنین شرایطی، رانندگی نه استیازی خارق‌العاده و متفاوت، بلکه ضرورتی انکارناپذیر است.

اما آنچه به تازگی در قالب قانون آمده امتیازی تازه است یا صرفاً تأیید همان حق که همواره در بطن جامعه وجود داشته است؟ تأخیر در رسمیت یافتن آن، بیش از هر چیز حکایت از مسیر تدریجی دارد که برخی واقعیت‌های اجتماعی برای ورود به عرصه قانون طی می‌کنند.

با وجود اهمیت این تغییر قانونی، تأخیر طولانی در تصویب و اجرای آن نشان می‌دهد که فرآیندهای قانونی و تصمیم‌گیری در تطبیق با نیازهای واقعی جامعه گلهی به کندی پیش می‌رود و به مرحله عمل می‌رسد. تجربه نشان می‌دهد که وقتی نیمی از جمعیت کشور از حقوقی ساده محروم می‌مانند، اثر گذاری قوانین به تنهایی کافی نیست و لازم است سازوکارهای اجرایی سریع‌تر و هماهنگ‌تر با واقعیت‌های اجتماعی طراحی شوند. این فاصله میان قانون و عمل، فرصتی برای بازنگری در روندهای تصمیم‌گیری و پیوند دهم‌اهنگی میان دستگاه‌های مسئول فراهم می‌کند تا حقوق مدنی زنان نه تنها در کاغذ، بلکه در زندگی روزمره آن‌ها ملموس و واقعی شود.

رانندگی زنان، به ظاهر شاید تغییر کوچکی در بطن جامعه باشد که حالا یک گواهینامه بگیرند و چند ساعت آموزش رانندگی و حضور در خیابان‌های شهر را تجربه کنند اما در عمل، همین تغییر کوچک می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای داشته باشد. با این حال، مسیر تازه بدون مانع نخواهد بود. تجربه کشورهای دیگر نشان داده است که هر تغییر قانونی برای تثبیت اجتماعی، نیازمند زمان و فرهنگ‌سازی است. زنان موتورسواری که این روزها در خیابان‌های ایران دیده می‌شوند، گاهی با نگاه‌های متعجب، گاهی با تشویق و حتی گاهی با تمسخر مواجه می‌شوند. این واکنش‌های دوگانه، گواه همان چالشی است که نشان می‌دهد تغییر ذهنیت عمومی، شاید دشوارتر از تغییر قوانین خواهد بود.

همان‌طور که در هر تغییر اجتماعی دیده می‌شود، این تصمیم هم با دو نگاه متضاد مواجه است: موافقان معتقدند این قانون نشانه‌ای از حرکت جامعه به سمت عدالت بیشتر است؛ گلمی کوچک اما مهم در رفع تبعیض. اما منتقدان می‌گویند که قانون به تنهایی کافی نیست. اگر ذهنیت‌ها تغییر نکند، زنان راننده همچنان با محدودیت‌ها و فشارهای اجتماعی روبه‌رو خواهند شد. این دوگانگی نشان می‌دهد که مسئله تنها در سطح یک برگه گواهینامه حل نمی‌شود، بلکه به هنجارهای اجتماعی و فرهنگی گره خورده است.

تصویب قانون رانندگی زنان را می‌توان هم به‌عنوان یک تغییر حقوقی در نظر گرفت و هم به‌عنوان نشانه‌ای از روندی گسترده‌تر در جامعه. شاید واقعیت میان این دو معنا باشد. قانونی شدن رانندگی موتورسیکلت برای زنان در ایران، می‌تواند بازتابی از توجه تازه به واقعیت‌هایی باشد که پیش‌تر کمتر به چشم می‌آمدند و اکنون به‌تدریج جای خود را در جامعه باز می‌کنند.

دیدگاه

تیشرت‌پوش‌هایی که قواعد کار را عوض کردند

ظهور «بی‌یقه»ها

اخیراً کتاب جالبی با عنوان «بی‌یقه‌ها» منتشر شده است که اشاره به نسل زد دارد. «یقه سفیدها» به کارمندان حرفه‌ای و حقوق‌بگیر گفته می‌شد و «یقه آبی‌ها» شامل کارگران یدی می‌شد اما اکنون شاهد ظهور «نسل بی‌یقه‌ها» هستیم؛ تی‌شرت‌پوش‌هایی که مدیرعامل شرکت‌های بزرگ و بین‌المللی هستند و دیگر در فید و بند لباس رسمی یا رفتارهای سازمانی رسمی نیستند. همچون مارک زاکربرگ، مؤسس و مدیرعامل فیس‌بوک که چنین سبک پوشش و مدیریتی دارد.

به گزارش پیام آشنا به نقل از ایران، آوین نظر، آیندهپژوه آمریکایی در دو کتاب «شوک آینده» و «جزر و سوم» ظهور اینترنت و جامعه اطلاعاتی را پیش‌بینی کرده بود. او در دهه ۸۰ میلادی خبر داد که ما در آینده صاحب «خانواده الکترونیک» خواهیم شد. او در عصر تلویزیون، از ظهور گلمبیوترهای شخصی خبر می‌داد در عصر تلویزیون شاهد یک «حقل کل» بودیم که ارتباط را یک‌طرفه می‌کرد اما امروزه در عصر اینترنت و با وجود تلفن‌های همراه، شاهد ظهور مخاطبانی فعال هستیم که در شبکه‌های اجتماعی، گاه برای میلیون‌ها مخاطب، تولید محتوا می‌کنند. به تدریج از پس این تحولات تکنولوژی، تحولات اجتماعی همچون «فردگرایی» هم ظهور پیدا کرد. آلتونی گیدنز، جامعه‌شناس برتانیایی نوشته‌ست کتاب‌های «تجدد و تشخص» و «پیامدهای مدرنیت» پیش‌بینی کرده بود که با وجود اینترنت «هر اجتماعی» از بستر خود کنده شده و به جوامع دیگر سفر می‌کند و متعالب آن، تبادلات اجتماعی جهانی جلوه شد. او از تعبیر «سفر فرهنگ» برای توضیح این پدیده استفاده می‌کرد. بنابراین وقتی از نسل زد صحبت می‌کنیم منظور نسلی است که با اینترنت، در فضای مجازی اجتماعی شده و امروز دیگر شبکه‌های اجتماعی جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی اوست که باعث شده ویژگی‌های هویتی و حتی انتظارات خاصی در او شکل بگیرد.

بازیگوشی هویتی

فناوری و ارتباطات جدید به نسل زد ویژگی‌های هویتی خاصی بخشیده است و به تعبیر گیدنز او مسافر فرهنگ‌های مختلف شده و جهان‌بینی و سبک زندگی متفاوتی پیدا کرده است. «هویت زاهای» او باعث می‌شود در کلیشه‌های سفت و سخت گیر نگنده به عنوان مثال همچون نسل‌های قبل، اعتقاد ندارد که موتورسواری برای پسرها و یا پیرسینگ گوش برای دخترهاست. این مرزها به راحتی برای او قابل جابه‌جایی است. در حالی که قبل، یابیدند به هویت‌هایی هستند که بخش زیادی از آن را جامعه برایش تجویز کرده است و او حتی بدون اینکه اقناع شود آنها را بپذیرفته و اجرا می‌کند اما این پذیرش هویتی را نمی‌توان از نسل زد انتظار داشت چرا که به قول روشتاسان، نسل دچار «بازیگوشی هویتی» است و عناصر تاریخی هویت را می‌گیرد و از آن یک چیز جدیدی می‌سازد.

مدیرانی برای هدایت «بی‌یقه»ها

نسل زد به مشاغل و محیط کارهایی علاقه نشان می‌دهد که چند ویژگی بارز داشته باشند. اول اینکه در آن شغل یا آن سازمان «حرمت» او استحاله نشود و به خلاقیت فردی او مجال بروز دهد. به همین دلیل است که اغلب از نسل زد می‌شنویم که می‌خواهد برند خودش، کمپانی خودش، استارتاپ خودش و شرکت خودش را تأسیس کند و این «برندسازی» نتیجه فرهنگ فردگرایی این نسل است. آمار گیری و تساهل انتظار دوم نسل زد از شغل یا محیط کار است. این ویژگی حتی در طراحی مبلمان محیط کار نسل زد هم به وضوح به چشم می‌خورد. متلاً به جای میل‌های رسمی از مبل‌های بادی استفاده می‌کنند که اساساً نمی‌توان خشک و رسمی در آنها مستقر شد. چون نسل زد خواهان فعطاق‌پذیری، غیررسمی بودن و محیط کار دوستانه است.

نسل زد، نقد سلسله مراتب است به همین دلیل سازمان‌های رسمی با مدیرانی کنشوابل پوش برای آنان تحمل هستند. اخیراً کتاب جالبی با عنوان «بی‌یقه‌ها» منتشر شده است که اشاره به نسل زد دارد. «یقه سفیدها» به کارمندان حرفه‌ای و حقوق‌بگیر گفته می‌شد و «یقه آبی‌ها» شامل کارگران یدی می‌شد اما اکنون شاهد ظهور «نسل بی‌یقه‌ها» هستیم؛ تی‌شرت‌پوش‌هایی که مدیرعامل شرکت‌های بزرگ و بین‌المللی هستند و دیگر در فید و بند لباس رسمی یا رفتارهای سازمانی رسمی نیستند. همچون مارک زاکربرگ، مؤسس و مدیرعامل فیس‌بوک که چنین سبک پوشش و مدیریتی دارد.

اقتدار کاپ‌کیکی

همه این ویژگی‌ها باعث می‌شود کار کردن با نسل زد آسان نباشد. بنابراین مانیاز به مدیرانی داریم که برای کار با نسل زد آموزش دیده باشند. مدیری بود که وقتی در سازمان تولد یکی از کارمندان می‌شد تنوع حضور پرسنل در مراسم تولد باب میلش نبود و فکر می‌کرد که با سیاست‌های سازمانش همخوانی ندارد او برای مواجهه با این ناهنجاری سازمانی دو راه داشت: یا باید با سیاست‌های سخت و بخشنامه‌ای، مانع برگزاری مراسم تولد می‌شد یا باید به شیوه‌ای نرم این مسأله را حل می‌کرد. او راه دوم را انتخاب کرد و پیشنهاد داد که به جای کیک تولد، کاپ کیک برای مراسم تولدها تهیه شود. در واقع او با «اقتدار کاپ کیکی» می‌خواست فضای جمعی که گرد کیک تولد شکل می‌گرفت را به یک فضای فردی سوق دهد تا اساساً مجالی برای برخی رفتارهای غیرسازمانی فراهم نشود. مدیری که برای کار با نسل زد آموزش دیده باشد می‌تواند چنین سیاست‌های جایگزینی را انتخاب کند تا هم تصمیم خود را پیش ببرد و هم در همکارانش واکنش منفی ایجاد نکند. بنابراین نیاز به مدیرانی داریم که هوشمندانه عمل کنند تا نسل زد سرخورده و ناامید از کار نشود.

عشایر دیجیتال

نسل زد برای انتخاب شغل چندان تعلق جغرافیایی و سرزمینی ندارد به دلیل همین ویژگی برخی جامعه‌شناسان آنان را «عشایر دیجیتال» نامیده‌اند به عنوان مثال جوانی که یا یک اپ‌تاپ به فرانسه می‌رود بعد از چند ماه کار در آنجا با دوبی یک آگهی کار در ویتنام، به آنجا مهاجرت می‌کند و سپس با پیشنهاد یک موقعیت شغلی جدید در قطر، ساکن آن کشور می‌شود. این رهایی نسبت به سرزمین و جغرافیا از ویژگی‌های مهم نسل زد است.

چرا نسل زد در سازمان‌های رسمی و سنتی تاب نمی‌آورد؟

نسل زد به شدت فردگراست و اساساً دوست ندارد در جمع و جمعیت استحاله شود. چون در جمع گرایی، اراده فرد نادیده گرفته می‌شود. در حالی که نسل زد تلاش می‌کند تا تمایزش با دیگران دیده شود و ویژگی‌های شخصی‌اش مورد توجه قرار گیرد. به همین دلیل، بیوروکراسی کاری که در سازمان‌های رسمی و سنتی وجود دارد برای نسل زد امری غیرقابل تحمل است. چون اساساً ماهیت بیوروکراسی، کمرنگ کردن فردیت‌هاست تا بتواند نظم و هماهنگی سازمانی ایجاد کند. متلاً همه پرسنل را مجبور می‌کنند در محیطی بازتر بنشین در ساعات مشخصی کار کنند بدون اینکه به تمایزات فردی آنان توجه شود. دقیقاً همان چیزی که نسل زد به دنبال آن گریزان است. اما مشاغل نوین و محیط‌های کاری جدید متلاً استارتاپ‌ها سعی می‌کنند این فردیت نسل زد را به رسمیت بشناسند.

فردین علیخواه، جامعه‌شناس

برگه

هنر زندگی در یافتن تعادل است...

آرنولد توین‌بی

اوقات شرعی

اذان صبح	طلوع آفتاب	اذان ظهر	غروب آفتاب	اذان مغرب
۰۴:۲۵	۰۵:۵۰	۱۲:۰۰